**جلسه ششم: انسان شناسی زن و مرد، نقد فمینسم**

یکی از مکاتب انسان شناسی، جریان فمینیسم بود. در قبال این جریان فمینیسم ما چه حرفی برای گفتن داریم؟ در واقع در قبال آن تلقی ای که مخصوصا در فضای فمینیست از مساله زن و مرد شد ما در فضای اسلامی خودمان جند نکته ای داریم.

این جلسه می خواهیم درباره انسان شناسی زن و مرد بحث کنیم که در قبال انسان شناسی هست. عمده ی بحث من و چارچوب های اصلی بحثم را از شهید مطهری گرفتم. شهید مطهری چندین بحث در مباحث زن دارد. یکی از آن ها بحث نظام حقوق زن در اسلام هست که مهم ترین موضوع بحث فعلا این موضوع می باشد. در نظام حقوق زن پیش گفتارش و در پیش گفتار هم دو صفحه اول مهم می باشد. یعنی دو صفحه ی اول واقعا کلیدی هست. پس از این تو کتابهای یادداشتهای شهید مطهری که چاپ شده یادداشتهای الفبایی جلد ۵ به حرف ز که میرسد، به زن که میرسد سیصد صفحه یادداشت دارد.

مهم ترین مسئله در بحث، تغییر میدان بازی هست. مقدمه ای در رابطه با چگونگی تغییر میدان بازی به طور کلی خدمتتان عرض خواهم نمود. سپس روی مساله زن انطباقش می دهیم و سپس از اینجا بحث شهید مطهری را باز می کنم. به نظر من این بحث اسلامی است و تنها دلیل استفاده از نظریات شهید مطهری ایده های خوب ایشان بوده است.

در فضای بحث های مختلف ما با یک مشکل، دغدغه و ضرورت مواجه می شویم. این ضرورت را باید به مسئله تبدیل نماییم. مسئله جدای از دغدغه می باشد. برای مثال، شما می گویید فلان مشکل در کشور موجود می باشد باید برای حل این مشکل، آن را به یک مسئله تبدیل نماید که بخواهید مسئله را حل کنید. تا وقتی فقط یک مشکل خام باشد، نمی توان آن را به مساله تبدیل نمود. آن چیزی که در بحث ها بسیار مهم است

آن نقطه ای است که به تفاوت دغدغه ی خودمان و غربی ها به خوبی پی میبریم. مثلا در بحث حجاب، ما و غربیها دو دغدغه ی مشترک داریم که با یکدیگر در تضاد کامل هستند. دغدغه ی ما چرا بی حجاب شدن است و دغدغه ی آن ها چرا با حجاب می شوند است. یعنی خود دغدغه متفاوت می باشد. اما گاهی این طور نیست و دغدغه ها مشابه می باشد اما مسئله ها متفاوت است. آن جا که دغدغه ها متفاوت می باشد، راحت می توان سخن گفت مانند مسئله حجاب که در بالا به آن اشاره شد. شما راحت می توانید به جامعه ی خود بگویید که دقیقا مسئله تان کدام یک می باشد. اما مشکل آنجایی است که ما مساله مان را در دغدغه ببینیم. یک مثال را بازگو می نمایم و سپس آن را بر بحث های شهید مطهری تطبیقش می نمایم. برای مثال، یک واقعه ای به نام زلزله بم رخ داد. در طی این زلزله انسان های زیادی کشته شدند. جامعه یک مشکل، دغدغه و ضرورتی را ایجاد نمود که چرا زلزله بم این همه کشتار داشت. این دغدغه در دو مسئله طراحی شد که هر یک از این مسائل، 2 گونه روش تحقیق داشته و 2 گونه پاسخ نیز گرفت. یه تلقی درباره این مسئله این بود که دلیل این مسئله عقب افتادگی کشورمان و ضعف در ساختمان سازی مان می باشد. حالا که ساختمان سازیمان ضعف دارد، برای ازمودن این فرضیه باید چه کنیم؟ باید بررسی کنیم که آیا واقعا ساختمان سازی در بم مشکل دارد یا نه؟ پس از بررسی مشخص شد که واقعا همینطور است. ساختمان هایی که مستحکم بودند اتفاقا تخریب نشده بودند ولی بقیه ساختمان ها تخریب شده بودند. خب این موضوع شاهد بیرونی هم داشت. شما یک تحقیق و پژوهشی می کنید و شاهد بیرونی هم میزارید و با شاهد بیرونی مسائل را چک می کنید. شاهد بیرونی آن ژاپن هست. ژاپن اگر 7 ریشتر زلزله داشت، تلفاتش بسیار کمتر بود. این یک مسئله بود، مشاهده صورت گرفت که به پاسخ هم رسید، نتیجه در خور نیز گرفت و بودجه ی مملکت نیز صرف بهبود وضعیت ساختمان سازی کشور گردید تا وضعیت ساختمان سازی در کل کشور بهبود یابد.

مساله دوم این موضوع، آن بود که دلیل زلزله را عذاب الهی به شمار می آورد و بازگو می نمود که دلیل زلزله شیوع گناه، فساد و فحشا می باشد و شیوع آن باعث شد که عذاب الهی نازل گردد و تعداد کثیری کشته شوند. پس از بررسی متوجه می شویم که منطقه ی مورد نظر، منطقه ای توریستی بوده است که آمار فساد و فحشا در آن بسیار بالا بوده است. به عنوان شاهد بیرونی منطق نزدیک به این منطقه را بررسی می نماییم. متوجه می شویم که زلزله ای در سیستان که به لحاظ واحد ریشتر با زلزله بم برابری می نمود، رخ داده ولی آمار کشته شدگان در سیستان بسیار کمتر از کشته شدگان در بم می باشد. در اینجا ما قصد قضاوت نداریم تنها می خواهیم روش تبدیل یک دغدغه به مساله و سپس تبدیل مساله به شاهد درونی تان را رقم زد و الی آخر. به نحوی که شما متقاعد به وجود آن گشتید. حالا این دو شاهد را به دست این دو جناح بدهید، چه می شود؟ برای مثال می گویند: چرا ژاپن دچار زلزله شد؟ اگر شما بخواهید زلزله ژاپن را توضیح دهید این گونه می گویید که ژاپن کشوری دینی نیست و به همین دلیل دچار امتحان الهی و ابتلا نمی گردد. اما ایران چون کشوری دینی می باشد خدا آنان را مورد ابتلا قرار می دهد و دچار سنت استدراج قرار می گیرند.

شاهد را به دست جناح دیگر می دهیم، و به آنها می گوییم شما که مشکل را مربوط به ساخت و ساز می دانید چگونه می توانید زلزله ی سیستان را توجیه نمایید. آنها می گویند این زلزله ها دو موج دارد، یک موج عمودی و یک موج افقی. زلزله ی بم موجش عمودی بوده است که از قدرت تخریب بسیار بالایی برخوردار بوده است، اما زلزله ای که در سیستان رخ داد موجش افقی بوده و از قدرت تخریب کمتری برخوردار بوده است. نباید انتظار داشته باشید که وقتی شما مسئله را عوض می کنید نفر مقابل پاسخی نداشته باشد، بلکه وی نیز در مقام پاسخ توجیهاتی را بیان می کند. این یک نظام فکری است. منظور از تعویض میدان بازی دقیقا همین موضوع می باشد. برای تعویض میدان بازی، باید بتوانید صورت مساله را عوض کنید نه فقط پاسخ بدهید. حالا صورت مساله را می خواهید عوض کنید، به سراغ مسئله ی زن بروید. در واقع شهید مطهری در رابطه با مسئله ی زن این روش را به کار برده است. شهید مطهری جزء کسانی نبوده است که ادعا می کردند که تاریخ زن و تاریخ مواجهه ی انسان ها با جنس زن، تاریخ تحقیرآمیزی بوده است. بلکه ایشان معتقد به این است که زنان در طول تاریخ مورد ظلم قرار گرفته اند و ما باید جایگاه، منزلت و حقوق زنان را احیا نماییم و در اینجا می بینیم ایشان در دغدغه و ضرورت اولیه با غربیها همراه هستند. برای مثال شما می توانید ادعا کنید که از آغاز زنان از وضعیت خوبی برخوردار بوده اند و ما در مسئله زنان مشکلی نداریم و از سویی دیگر می توان گفت مسئله زنان آنطور که اسلام می خواسته نبوده است. حالا این دغدغه را می خواهیم به مسئله تبدیل نماییم. شهید مطهری می گوید در ارتباط با مسائل مربوط به زن اشتباهی در غرب رخ داده است (منظور پاراگراف اول پیشگفتار کتاب می باشد)، غربیها فکر کردند مهم ترین مساله مربوط به زن برای حل جایگاه آنها، آزادی، تساوی و برابری حقوق او با مرد است. اما به نظر ما این صورت مسئله غلط می باشد. از نظر ما مسئله اصلی که باید اول حل شود این است که آیا نظام خانواده مانند سایر نظامات اجتماعی است یا خیر؟ وقتی انسان به این مسئله توجه می کند پیش خود می اندیشد این مسائل چه ربطی به یکدیگر دارند؟ شما می خواهید مسئله زنان را مورد توجه قرار دهید زنانی که که به آنها ظلم شده و حقشان بدین وسیله پایمال گردیده است و مردان حق آنان را پایمال نموده اند و بر اثر آن آزادی عملشان سلب گردیده است و مورد ظلم واقع شده اند. برای جبران این ظلم صورت گرفته باید به زن آزادی و حق یکسان با مرد داد. این مسئله در صورت غربی مورد تحلیل قرار گرفته که بسیار واضح می نماید.

اما این که من میخواهم جایگاه زن را به جایگاه اصلیش برگردانم یعنی چه؟ سوال اصلی این است که آیا نظام خانواده مثل سایر نظامات اجتماعی هست یا خیر؟ حالا پاسخ شهید مطهری را باید بررسی کرد. شهید مطهری دلایل بازگو نمودن این صحبتش را دو چیز می داند که بسیار مهم است، یکی از دلایل آن دو جنسی بودن دو رکن اصلی خانواده است. دوم به دلیل توالی نسلی والدین و فرزندان می باشد. به عنوان شاهد اول می توان گفت خانواده شبیه سایر نظامات اجتماعی نیست. شاهد دیگر بحث نیز این است که در تاریخ ما حکمت عملی را به سه شاخه تقسیم می نمودند که به صورت زیر می باشد: اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن.

در غرب چه اتفاقی افتاد؟ مسئله ما چیست؟ این جا باید به جریان فمینیست رجوع نموده و همگام با آن جلو بیاییم. ما می خواهیم این دغدغه ی موجود را به یک مسئله تبدیل نماییم. چگونه می توانیم مسئله ی خود را در قبال مسئله ی غربی شناسایی نماییم. مسئله و مشکل کی رخ می دهد؟ کی می گوییم مشکل هست؟ چه چیزی در عالم خارج باید رخ دهد تا بتوان گفت، مسئله ای رخ داده است. مسئله یعنی چه؟ یعنی وضع مطلوب من با وضع موجود ناسازگار هست. وضع موجود را شما به مشاهده به دست می آورید، حال وضع مطلوب از کجا به دست می آید؟ یعنی حتما یک نظام ارزشی فوق هر تحقیقی وجود دارد. اصلا شما نمی توانید ارزش ها را کنار گذاشته و بدون آن به تحقیق بپردازید. شما اگر بخواهید یک پژوهش را انجام دهید، اگر بر این باور نیستید که پژوهش نیازمند مسئله هست، نمی توانید پژوهش انجام دهید مگر اینکه نظام ارزشی را تعریف کرده باشید. اینکه شما می گویید ما نظر مطلوب را از مردم سوال می کنیم و نظر اکثریت را به عنوان وضع مطلوب می گیریم خود یک ایدئولوژی می باشد.چرا باید به آن چیزی که مطلوب همه ی مردم می باشد عمل نماییم؟ شاید اکثریت مردم انتخاب اشتباه کرده باشند. یعنی شما نمی توانید برای سنجش وضعیت مطلوب پرسشنامه طراحی کرده و به سراغ مردم بروید و از این طریق نظر آنها را بسنجید بلکه باید برای تعیین وضع مطلوب به سراغ صاحب نظرها بروید، یعنی شما می خواهید درباره وضع مطلوبتون صحبت کنید که در اینجا وضع مطلوب دیگر به معنی باید است. در اینجا وضع مطلوب شما از مقوله باید می باشد نه از مقوله ی هست. برای مثال شما این وضع مطلوب را در بین پوزیتیویست ها ببینید. علم پزشکی یک علم عینی می باشد. در علم پزشکی می گویند مشکل چه چیزی هست؟ می گویند بیماری. بیماری یعنی وضع موجود مطلوب نیست. از کجا وضع مطلوب را شناخته اند؟ یعنی بر اساس آمار وضعیت جسمی اکثر مردم، وضع مطلوب تعریف شده است؟

ما می خواهیم وضع مطلوب را شناسایی کنیم، پس از آن گام اول ما این هست که برویم وضع مطلوب را (نه وضع موجود) شناسایی کنیم. برای تعیین وضع مطلوب شناخت مسئله می باشد. وقتی شناسایی وضع مطلوب صورت گرفت به شما نگاهی از واقع میدهد. اگر شما بخواهید سیر منطقی بحث را جلو ببرید، باید اول وضع مطلوب را به دست بیاورید. سپس از وضع مطلوب شاخص ساخته و به وسیله ی آن وضع موجود را بررسی نمایید. یعنی برای به دست آوردن وضع مطلوب باید به نظام ارزشی خود رجوع نمایید. مصالح و مفاسد واقعی یعنی نظام ارزشی مبتنی بر واقع، اما نه مبتنی به واقع به معنای تجربی آن. آسیب شناسی وضع موجود ممکن نیست مگر اینکه شما یک وضع مطلوب را در نظر داشته باشید.

اگر شما می خواهید مسئله را در فضای غربی و اسلامی عوض کنید، گام اولش این است که به سراغ وضعیت مطلوب بروید و آن را مورد یک بازخوانی عمیق قرار بدهید.

ما در این جا می خواهیم مساله زن را شناسایی کنیم و در گام اول به سراغ فمینیستها می رویم. فمینیستها می گویند ما یک جنس (sex) و یک جنسیت (gender) داریم. از نظر آنها جنس یک مسئله فیزیولوژی، بیولوژی و یک مسئله واقعی هست. ما نیز این مورد را قبول داریم اما ربطی به فرهنگ ندارد. فرهنگ جنسیت می باشد. تفاوتهای اجتماعی زن و مرد ناشی از جنسیت می باشد که این تفاوتها ناشی از عناصر فرهنگی به تعبیر امروزی تر برساخت هست. چون اینها برساخت هست پس ما مخالف همه تفاوت های فرهنگی-اجتماعی، اخلاقی و حقوقی هستیم. شما نباید در اخلاقیات عناصری که زن و مرد را جدا می کنند، جدی بگیرید و اینها همه تنها عناصر برساخت اجتماعی می باشند. حالا ما می خواهیم با آنها مقابله نماییم. این چیه، این چیه از جنس وضع مطلوب می باشد، الان ما در جامعه داریم تفاوت ها را مشاهده می کنیم، یعنی اینها نمی خواهند وضعیت موجود را بررسی نمایند و می گویند ما اگر مشکل و مسئله ای داربم وضع مطلوب ما این بوده است که جنسیت که واقعی نبوده واقعی قلمداد شده و جنس واقعی بوده است. در واقع شما از فضای جنس اشتباها افتادید در فضای جنسیت. در واقع خلط مبحث کردید. پس ما الان در نظام ارزشی یک مساله فلسفی داریم. الگوی کلان ما در وضع مطلوب این هست که ما واقعا باید جنسیت داشته باشیم، تفاوتهای جنسی یا تفاوتها فقط جنسیتی هست؟

این بحث اصلی می باشد. حالا شهید مطهری می خواهد با این موضوع به مقابله بپردازد. از دید شهید مطهری مهم ترین جایی در این بحث که می توان به تفاوت جنس نه جنسیت اشاره کرد، خانواده است.خانواده جایی است که اگر زن و مرد دو تا می شوند، این دو بار عینی و خارجی دارد. ایشان می گویند شما وقتی خانواده تشکیل می دهید، خانواده یک واقعیت نیمه طبیعی-نیمه قرارداد است یا اعتباری است. این حرف در فهم این مسئله حرف با اهمیت و مهمی است. برای مثال شما در هر سازمان اجتماعی که می روید، ارکان این سازمان اجتماعی ذاتی آن نیست. ارکانش برای مثال شما یه سازمان دانشگاه دارید، یک سازمان وزارت فلان دارید. برای مثال ارکان دانشگاه چیست؟ برای مثال ارکانش شامل رئیس دانشگاه، اعضای هیات علمی، دانشجو و ... می باشد. تمامی مقام ها و منصب هایی که این افراد دارند، بر اساس روابط یا ضابطه کسب کرده اند و هیچ کدام از این افراد در ناصیه شان ثبت نشده که فلان شخص مدیر، هیات علمی یا دانشجو می باشد. هر دوی این موارد (ضابطه و رابطه) می تواند خوب یا بد باشد. همه جایگاه هایی که افراد در سازمان ها کسب می کنند، جایگاه هایی است که یا براساس رابطه و یا ضابطه به دست آمده است. یعنی یا براساس لیاقت و زحمات شخص آن جایگاه کسب شده است یا براساس رابطه و پارتی بازی شما آن جایگاه را کسب نموده اید. شما وقتی وارد فضای خانواده می شوید، می بینید نمی توانید جای اعضا را عوض کنید. دو رکن رکین هر خانواده ای زن و مرد می باشد. این دو رکن دو جنس واقعی هستند نه جنسیت. شما مشاهده می کنید که براساس نوع جنس در خانواده اموری هست که اصلا مرد قابلیت انجام آن را ندارد، مانند بارداری. این عدم توانایی مرد برای بارداری به جنس وی برمی گردد و نمی توان گفت تحت تاثیر القائات فرهنگی است که زن باردار می شود نه مرد که این موضوع کاملا جنسی است. شهید مطهری می گوید اینجا جنس شما، این نهاد را به گونه ای رقم زده است که این گونه خاص دیگر دست شما نیست. آیا نهاد خانواده یک پدیده فرهنگی برساخته هست که ما به هر شکل که خواستیم می توانیم آن را تغییر دهیم یا که این پدیده فرهنگی در همان تفاوت جنسی ریشه دارد؟ این یک استدلال است. استدلال دوم را من خود به دست آورده ام.

استدلال دوم: توالی نسلی. توالی نسلی یعنی چه؟

آیا موروثی بودن حکومت خوب است؟ در حال حاضر نظر عموم جامعه منفی می باشد.

آیا برقرار بودن ارث در خانواده خوب است؟ بله خوب است، تا آنجا که حتی مارکسیست ها نیز که با ارث مخالف بودند، از نظر خود برگشتند و با آن موافق گردیدند.

این موارد نشان می دهد که توالی نسلی والدین و فرزندان، در واحد خانواده کاری که لازم است را انجام می دهد. اگر این مورد را در قالب توافق اجتماعی قرار بدهیم، خواهیم دید که مخالفان بسیاری خواهد داشت. مثال مربوط به توافق اجتماعی بالا زده شد و مثال دیگر آن آیه ی 4 سوره ی احزاب می باشد که می فرماید: خدا دول در سینه ی کسی قرار نداده است، زنهایی که با آنها زهار می کنید، همسرانتان مادران شما نیستند. فرزندخوانده های شما نیز، بچه های تان نیستند. نکته اش چیست؟ مادر، مادر است این که شما به همسرت بگویی مادرم هستی، همسرت مادرت نمی شود. همینطور که به فرزند خوانده ات بگویی فرزندت می باشد، فرزندت نمی گردد. فرزندخوانده را اگر از بدو تولد نیز خودت بزرگ کنی، باز هم فرزند شما نمی گردد. واقعیت را نباید با اعتبارات خلط نمود. شما یک حوزه برساختگی و یک حوزه واقعی دارید، یک حوزه ی طبیعی دارید و یک حوزه ی قراردادی. خانواده یک واقعیت نیمه طبیعی-نیمه قراردادی می باشد. صد در صد قراردادی نیست. شما نمی توانید هر طور که خواستید خانواده را شکل دهید. خدا دو دل در سینه ی شما قرار نداده است که در یکی اعتبارات و در دیگری واقعیات را قرار دهید. حال ما می خواهیم الگو و مسئله ی اصلی را عوض کنیم. در مسئله ی اصلی باید وضع مطلوب به طور صحیح شناسایی گردد. در این مسئله غربیها ادعا کرده اند که جنسیت برساخته است. در مقام پاسخ شهید مطهری می گوید که خانواده یک پدیده نیمه طبیعی-نیمه قراردادی است. یعنی شما در بحث خانواده، برساخت هایی را نیز می توانید پیدا کنید. الگوهایی که در ادامه در رابطه با بحث زن و مرد ارائه می گردد برای مواجهه با فمینیستها و ارائه ی وضع مطلوبی برای جامعه در برابر آنان است. شهید مطهری نمی گوید که وضع حاضر جوامع اسلامی، خیلی خوب و مطلوب می باشد. شهید مطهری به وضع حاضر در جوامع معترض می باشد و به همین دلیل به دنبال مشخص کردن وضع مطلوب در جوامع می باشد. ایشان درصدد است تا با مراجعه به متون دینی به عنوان جایی که یک شاخص صحیح به دست ما می دهد. ایشان به نیمه اعتباری-نیمه طبیعی بودن آن نیز توجه دارد. این وضع مطلوب در هر جامعه ای اجرا گردد، دارای ابعادی برساختگی می باشد. برای همین نیاز نیست الگویی که شما برای ایران طراحی می کنید در همه جای جهان کاربرد داشته باشد. این الگو دارای عناصری ثابت می باشد که مربوط به ابعاد طبیعی آن می باشد. در اینجا منظور از ابعاد طبیعی، به معنای فطری می باشد نه به معنای غریزه. شهید مطهری در اینجا می گوید که جنسیت به طور صد در صد یک امر واقعی می باشد. یعنی ابعاد فرهنگی، اجتماعی و تفاوت زن و مرد.

در حال حاضر هنگامی که با بحث حضور زن در سیاست و قضاوت به مخالفت می پردازند، چه دلیلی را مطرح می نمایند؟ می گویند جنس زن به لحاظ عقلی ناتوان می باشد. اما شهید مطهری این طور به مخالفت نمی پردازد زیرا در حال حاضر دیده شده که زن ها این توانایی را دارند. شهید مطهری می گوید من این موضوع که بعضی می گویند زنان دچار غلبه عاطفه و عقل می گردند، صحیح است اما همیشه نمی توان این مورد را به صورت فرمول در دست گرفت. در واقع شواهد خارجی نمی تواند این موارد را به طور قطع تایید کند. ایشان می گویند مسئله ما چیز دیگری است. زن نمی تواند به طور همزمان هم سیاست مدار و قاضی خوبی باشد هم همسر و مادر خوبی. این دو با یکدیگر قابل جمع نیستند. شما ممکن است زنی را نیز پیدا کنید که به لحاظ عقلی در رشته های مختلف بسیار قوی باشد اما زن باید میدان احساساتش خیلی قوی باشد. زیرا زن در روابطش با همسر، نیاز به پتانسیل عاطفی بسیار بالایی دارد. یعنی شما باید در اینجا اهل احساسات باشید ولی قضاوت نیازمند این است که احساسات غلبه نکند. ممکن است یک حضرت زهرا در عالم پیدا بشود که بتواند در اوج احساسات، ائج عقلانیت را هم داشته باشد. اما در نظام اجتماعی شما نمی توانید بر روی نوادر سرمایه گذاری کنید. غالبا انسان هایی که احساساتشان غلبه دارد، در آن فضا از تصمیم های عقلانی ضعیفی بهره میبرند. اسلام می گوید غلبه بر احساسات باعث چالش در وجود زن می گردد. ادبیات اینجا کاملا متفاوت است، چرا؟ چون شما اگر بگویید احساسات بر عقل غلبه دارد، چطور می توانید حضور این تعداد دانشجوی دختر را در دانشگاه ها که دارند از پسرها نیز جلوتر می روند، توجیه نمایید؟ یعنی واقعیت اجتماعی در مقابل شما ایستاده است، شما چگونه می توانید این واقعیت عینی را توضیح بدهید. ما در اینجا می خواهیم صورت مسئله را عوض کنیم که برای انجام آن در گام نخست باید وضعیت مطلوب را شناسایی کنیم. باید ببینیم وضع مطلوب کجا داشت اخلاق را می ساخت، کجا داشت این تفکر را می ساخت که جنسیت با جنس متفاوت می باشد و گفت این کاملا برساخته هست. شهید مطهری دارد این جنسیت را وراد گود می نماید. ایشان می فرمایند جنسیت کاملا برساخته نیست بلکه من جنسیت برساخته را قبول دارم اما نباید گفت که همه ی آن برساخته است. سومین شاهدی که ایشان برای مدعای خود طرح نمودند سیاست مدن بود.

ما یک ساحت رفتار و یک ساحت کنش داریم. ما در ادبیات دینی ساحتی داریم که به آن ساحت ایمان، کفر و نفاق می گوییم که یک ساحت دیگری از وجود ماست. با چند مثال میگم، آیا مومن می تونه فاسق باشه یعنی گناهکار باشه، میتونه، اگر نمی تونست که مومن می شد معصوم.ما بین معصوم و مومن فرق می گذاریم. مومن گناهکار یعنی چی؟ ایمان غیر از شناخت است. درسته ایمان مبتنی بر شناخت هست اما شناخت ایمان نیست.می تواند بشناسد ولی ایمان نیاورد. شهید مطهری مثال قشنگی میزنه میگه ابلیس هم توحید قبول داشت، قبول شناختی، هم نبوت و هم معاد را، شهید مطهری تذکر خوبی میده. در فضای فیلسوفانه اسلامی غالبا ایمان را به حوزه ی شناخت فروکاستند، بلکه ایمان غیر از شناخت است و یه چیز دیگه ای هم داره. شهید مطهری میگه تسلیم حقیقت بودن. من این نکته رو این جور توضیح میدم، میگم ایمان شناختی است که متعلق اراده هم قرار گرفته یعنی شما به این شناخت تن میدی، تسلیم میشی. حالا میام سراغ کنش، این کنش چی بود؟ کنش رفتار شما بود به اضافه اراده، یعنی عمل ارادی ما. شما به عادت ما هم می گید کنش، اما دیگه به گردش خون نمیگی کنش. یعنی حیث اراده ی فلسفی بحث ما هست نه اراده به معنی اجتماعیش. یعنی اونجایی هم که شما مجبورید باز کنش دارید می کنید، مجبور اجتماعی. مثلا شما رو مجبور کردن و تفنگ گذاشتن رو سرت، میگن فلانی رو بکش، اینجا شما کنش دارید چون انتخاب می کنید بین کشتن و زنده ماندن. فرق می کنه با اینکه دستهات رو ببندن و تفنگ بزارن تو دستت و با یه انگشت فشار بدن و تیر بزنن. اینجا دیگه کشتن رو به شما نسبت میدن اما وقتی تفنگ بزارن رو سرت و بگن بکش، همچنان کشتن به شما نسبت داده میشود چون که اراده داشتی ولو که اراده ات تو ادبیات رایج بهش مین جبر. حالا نکته من اینه ما یه ساحت تحلیل انسان داریم، ساحت کنش. یه ساحت تحلیل انسان داریم تو ساحت ایمان، فعلا من اسم براش ندارم. منتها نکته ام اینه، تو این افق که وارد بشید یه عالمه تحلیل های شما زیر و رو میشه، یعنی چی؟ یعنی سوال های ساده ی پیش پا افتاده که آدم رو کلا میبره تو فکرو مومن فاسق بدتره یت کافر صالح؟ وقتی مومن فاسق داریم، کافر صالح هم می تونیم داشته باشیم دیگه. یعنی ما داریم فاسق و صالح رو در افق کنش داریم شرح می دیم و مومن و کافر رو در افق ایمان داریم شرح میدیم. حالا کدوم بدتره؟ چون شما طلبه اید راحت می گید کافر صالح اما بیاید توی فضای اجتماعی، غالبا چی میگن؟ میگن مومن کافر. کافر صالح بدتر هست یا منافق صالح؟ کافر عیان تر هست و منافق از کافر بدتره؟ کدوم بدتره؟ منافق بدتر هست. حالا مومن فاسق بدتره یا منافق صالح؟ منافق صالح بدتر هست. پوزیتویست یه فهمی از علوم لنسانی به ما داد، خوب هم کرد. اشتباه هست که میگیم پوزیتویست غلطه. پوزیتویست تو ساحت رفتار هم خوب داره میره جلو، یه جاهایی شما رفتارهای همسان دارید، رفتارهای همسان بهت کمک می کنه اما همه واقعیت این نیست. ما می فهمیم پوزیتویست اشتباه کرد و همه جا می خواهیم انکارش کنیم. پوزیتویست تو حوزه رفتار وارد شده و خوب هم وارد شده اشتباهش اینه که همه ی انسان رو میخواد با این شرح بده. امثال دیلتای و اینها اومدن ساحت دیگه ای از انسان رو به ما نشان دادند. ساحت دیگه ای که وبر اسمش رو گذاشت ساحت کنش. اینها خوب ورود پیدا کردن اما همه انسان این نیست. حالا من دارم میگم دین به ما گفته یه ساحت دیگه ای هم داریم. برای همین اگر جامعه شناسی تون میخواد قوی بشه، باید این ساحت رو هم بحث کنه. نمی تونه از این ساحت صرف نظر کنه و این ساحت قوی تر از اون ساحت هست نه اینکه منکر اون ساحت هست. یعنی شما یه بحث ایمان دارید یه بحث فسق دارید دوتاش رو باید بحث بکنید. اما اگر دعوا افتاد ایمان قوتش بیشتر از فسق است.

این تذکر رو بدهم که اولا بحث ما کنش هست، ثانیا می خواهم این استفاده رو بکنم. شهید مطهری می خواد بگه خانواده غیر از نظامات اجتماعی هست، به تعبیر دیگه می خواد بگه حواستون باشه ما سه تا ساحت داریم. یه ساحت فرد، یه ساحت خانواده، یه ساحت جامعه. غربیها این دو تا رو قبول دارن ما میگیم شاهد سوم. اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن تو قدمای ما بوده. آیا پدیده خارجی مثل خانواده دارن غربیها یا نه؟ بله، دارن چکارش می کنن.ببینید قدمای ما می گفتن اخلاق، تدبیر منزل، سیاست مدن. ما سه تا بحث می کنیم تو مقام حکمت عمل، یا بحث فردی یا بحث خانوادگی یا بحث احتماعی. غربیها میگن ما دو تا بحث می کنیم، یا بحث فردی یا بحث اجتماعی. پس خانواده جی؟ میگن خانواده کوچکترین واحد جامعه هست، البته بعد میگن حیثیت روانشناختی هم دارد برای همین شما می نشینید روانشناسی خانواده، جامعه شناسی خانواده، اما خانواده شناسی رشته مستقلی نیست. شهید مطهری لازمه حرفش این هست که، تاکید می کنم رو لازمه، چون یکی دو جا تو یادداشت هاش جوری صحبت می کنه که گویی خانواده مستقل از فرد و جامعه نیست یعنی هر دو دیدگاه رو دارن. ولی من به نظرم از تفسیر شهید مطهری میشه تقسیم سه گانه رو بسازیم، چه جوری سه گانه رو بسازیم؟ شبیه کاری که دورکیم کرد. دورکیم چکار کرد، یه تلقی بود که همه چیز روانشناسی هست. دورکیم اومد خودکشی رو از اینجا اورد و نشون داد که این جامعه شناسی هستو به تعبیری که من تحمیل کردم بر دورکیم، یه کنشی تو انسان پیدا کرد که این کنش با سایر کنش های فردی متفاوت بود. پس من اگر بتونم یه کنشی تو انسان پیدا کنم که این کنش با این دو متفاوت باشد ساحت سوم پیدا کردم. شهید مطهری می خواد بگه جنسیت کنش های خاصی رو در پی خودش داره میاره. کنش نه یعنی رفتار، کنش رفتار به اضافه معنا بود. معنا یعنی اراده، یعنی غایت. وقتی شما می گید معنای رفتارش این بود، یعنی هدفی که او در این رفتار اشراف کرده بود، این بود. اگر این هدف توی رفتار داره اشراف میشه، کنش دیگری می سازد. اگر من بتونم برای رفتارها و غیر از هدف فردی و هدف اجتماعی، هدف خانوادگی در بیارم، معلوم میشه که ما یه دسته دیگه کنش داریم. حالا شهید مطهری چطوری اینو در میاره، ایشان تو یادداشتهاش یه نکته میگن، میگه من دارم راه حل هم میدم یعنی شما برو تا ساحات هدف، تو ساحات هدف ببین خانواده رو می تونی از جامعه جدا کنی؟ مساله ما این بود که نظام خانواده غیر از نظامات اجتماعی هست. چکار می کنن برای حل این، میرن تو ساحات هدف. هدف یک جامعه چی هست؟ جامعه مطلوب چه جامعه ای هست؟عدالت، آرمان جامعه عدالت هست. امام زمان بیاد عدالت را محقق کند. هدف خانواده چیست؟ چرا عدالت مهم شده، برای چی کنش اجتماعی انجام دادیم. چرا جامعه میشیم؟ جون دنبال منافع بیشتریم، من میخوام به سود بیشتری برسم، تنهایی نمی تونم برسم. کنار هم قرار میگیریم که بهره بیشتری ببریم. چون من برای منفعتم رفتم جلو ممکن است به حق شما تجاوز نکنم پس قانون اصلی تو جامعه میشه عدالت. حالا بریم تو فضای خانواده. خانواده اصلش چیه؟ برای چی داره تشکیل میشه؟ برای جامعه مطلوب، خانواده مطلوب چه خانواده ای هست؟ زن و مرد به دنبال آرامش هستن، دنبال محبت هستن. شما خانواده مطلوب را خانواده ای می بینید که روابطشون عاشقانه باشد نه منفعت طلبانه باشد. هدف خانواده چی میشه؟ به تعبیر قرآنی میشه مودت و رحمت. چند نکته مهمی داره این بحث، این است که عدالت یعنی چی؟ یعنی هر کی سهم خودش رو داره، یعنی سهم هر کس معلوم بشه، یعنی حد و مرزها معلوم بشه.یعنی اساسا شما تو فضای سازمانها اجتماعی دغدغه اولیه تعیین حد و مرز هست و رعایت آن. حالا تو خانواده چی؟ اصلا دغدغه اولیه شکستن حد و مرز هست، ایثارهست. محبت نقطه مقابل حد و مرز هست دیگه. یعنی همه رو باید به هم بزنید. کنشش دو جور شد، وضعیتش دو جور شد، ساماندهیش دو جور شد. ما با دو تا پدیده مواجه ایم. خانواده یه واحد اجتماعی نیست. خانواده یه واحد متفاوت هست. همان گونه که خانواده کوچکترین واحد جامعه است، فرد هم کوچکترین واحد جامعه هست. ولی وقتی میگیم کوچکترین واحد جامعه، منظور کوچکترین واحد اجتماعی است نه صرف اینکه جامعه از چه اجزایی درست شده یعنی شما می خواید بگید کوچکترین واحدی که اجتماعی هست چیه؟ فرد که فرد هست. فرض کنید که خانواده هم کوچکترین واحد اجتماعی نیست، خانواده اگر کوچکترین واحد اجتماعی نباشد این بحث طولانی برای این بود که بگوییم (gender) جنسیت توی ساحت خانواده داره هیت پیدا می کنه، و اگر می خواهید حقوق زن را احیا کنید و جایگاه زن را احیا کنید کجاست که زن در مقابل مرد جنسیتش معنی پیدا می کند؟ یعنی شهید مطهری میگه شما می گید جنسیت چیزی برساخته هست؟ اولین سوال شاید این باشه که کدوم ساحت هست که جنسیت واقعی هست؟ اون ساحت رو پیداش کنید و تو اون ساحت حالا بحث کنید با هم. توی ساحت بفهمید حالا جنسیت واقعی یعنی چی؟ وقتی که اینو فهمیدید، حالا نوبت به بحث های اجتماعی میرسه، حالا ببینید آزادی زن چیه حالا ببینید تساوی حقوقش با مرد چیه؟ شهید مطهری میگه اونی که غربیها دارن تشابه هست. اونها میگن تساوی ولی دنبال تشابهن. این جزء شاه کلیدهای کتاب نظام حقوق زن در اسلام از شهید مطهری هست.

غربیها میگن ارث مساوی، دیه مساوی ولی شما میگید ارث نصفه، دیه نصفه. کی طرفدار تساوی هست، اونها یا شما؟ اینجا یه کیفیت هست و یه کمیت، اگر کیفیت متفاوت باشد، دیگر اونوقت نمی توانیم کمیت را یکسان به دست بیاوریم. اگر (gender) جنسیت داشته باشیم، اگر جنسیت یک امر واقعی عینی باشد، زن و مرد تفاوتی دارند که شما نمی تونید با ادبیات تساوی توی مشابه ها بری سراغش. مشابه نیستند. شهید مطهری در واقع در این جا وقتی داره میگه متشابه نیستن داره دفاع می کنه از اینکه ما فقط با جنس سر و کار نداریم، ما به جنسیت رسیدیم در قبال جنس. چون جنسیت داره در قبال جنس پس اونایی که دارن میگن مساوی در واقع دارن میگن مشابه. اونها مساوی شون مدل بدون جنسیت هست. اما اگر ما قائل به جنسیت شدیم، پس واقعا متفاوتن وقتی متفاوت شدن، دیگه نه فقط حقوق خانوادگی شون، این تفاوت هر جا اثر واقعی پیدا کرد باید اثرش را بگیرید.یعنی نمی خواد این بحث را فقط یه بحث خانوادگی بکنه و پرونده بحث رو ببنده. بحث انسان شناسی هست، می خواد حقوق زن و مرد، جایگاه زن و مرد، اینها رو نشون بده. میگع اول بین زن و مرد جایی هست که واقعا متفاوت باشن. جایی هست که ما بتونیم از جنسیت دفاع کنیم، اونجا کجاست؟ حوزه خانواده، کلی بحث خانواده می کنه، میگه ببین خانواده متفاوته، حالا اگر خانواده متفاوت شد در نظر بکیر که احیاء حقوقش مسیر دیگه ای داره می تونی فرمول احیا حقوق مرد رو زن پیاده کنی. نمی تونی بگی من دنبال تساویم، نمی تونی بگی من دنبال آزادیم، همه اونها بعد از اون بحث جنسیت مطرح میشه.